روز تا روز شاه فرخ بخت / در سرای دگر نهادی رخت
شنبه آنجا که قسم شنبه بود / وان دگرها چنانکه زان به بود
چون به نیروی رای فرزانه / مجلس آراستی بهر خانه
هرکه با جام باده نوشیدی / جامه همرنگ خانه پوشیدی
بانوی خانه پیش بنشستی / جلوه برداشتی زبردستی
تا دل شاه را چگونه برد / شاه حلوای او چگونه خورد
گفتی افسانهای مهر انگیز / که کند گرم شهوتانرا تیز
گرچه زین گونه برکشید حصار / جان نبرد از اجل بآخر کار
ای نظامی ز گلشنی بگریز / که گلش تازه گشت و خارش تیز
با چنین آنکه این دو روزه مقام / عاقبت بین چگونه شد بهرام

نشستن بهرام روز شنبه در گنبد سیاه و حکایت گفتن دختر اقلیم اول

روز شنبه ز دیر شماسی / خیمه زد در سواد عباسی
تا شب آنجا نشاط و بازی کرد / عود سوزی و عطربازی کرد
سوی گنبدسرای غالیه فام / پیش بانوی هند شد بسلام
چون برافشاند شب نشست شاه / بر و پر سپید و مشک سیاه
شاه از آن نوبهار کشمیری / خواست بویی ز باد شبگیری
تا ز درج گهر گشاید قند / گویدش مادگانه لطفی چند



زان فسانه که لب پر آب کند / مست را از زنوی خواب کند
آهوی ترک چشم هندوزاد / نافه مشک را گره بگشاد

روزی از بهر شغل ورز پیاپی — بهره‌مند از عطای بهرامی / مرد اخترشناس طالع‌بین — گرد بر طالع خجسته گزین
تا دو سال انچنان بهشتی ساخت — که کش از بهشت وانشاخت

صفت گنبد هفت پیکر که شیده ساخت

چون چنان هفت گنبد گهری — کرد گنبدگری چنان گهری
هر یکی را بطبع و طالع خویش — شرط او را نگاه داشت ز پیش / چون شه آمد بدید هفت سپهر — پیکی جای دست داده بمهر
دید کافپانه شد بجمله و بام — آنچه نعمان نمود با ستمار / تا پسند آمد اهل بینش را — گشتن آن صنع آفرینش را
تا نشود شاد شیده از بهرام — شهر املی به شیده داد تمام / گفت نعمان اگر خطایی کرد — کان عقوبت با سنایی کرد
عدل من داد خواه هر ستمست — ان نه از بخل واین نه از کرمست / کار عالم چنین نتواند بود — ز ویکی راز یان یکی را سود
باری از تشنگی کباب شود — باری دیگر غریق آب شود / همه در کار خویش حیرانند — چاره جز خاموشی نمی‌دانند
چونکه بهرام کیقباد کلاه — تاج کیخسروی رسانده بجاه

دیدن بهرام که هفت گنبد را

بی ستونی زناف گل نکبخت — کانچه فرماد کرد از وی تخت
در جهان بیستون هفت ستون — هفت گنبد کشید بر گردون / شد در ان بارهٔ فلک پیوند — باره دید بر سپهر بلند
هفت گنبد درون ان باره — کرد بر طبع هفت سیاره / رنگ هر گنبد ستاره‌شناس — بر مزاج ستاره کرد قیاس
گنبدی کوز قسم کیوان بود — در سیاهی چو مشک پنهان بود / وانکه بودش ز مشتری مایه — صندلی داشت رنگ پیرایه
وانکه مریخ بست بر کارش — گوهر سرخ بود در بارش / وانکه از آفتاب داشت اثر — زرد بود از چه حمایل زر
وانکه از زیب زهره داشت امید — بود رویش چو روی زهره سفید / وانکه بود از عطاردش روزی — بود پیروزه گون ز پیروزی
وانکه مه کرده سوی برجش راه — داشت سرسبزی بطالع شاه / به کشیده بدین صفت پیکر — هفت گنبد بطبع هفت اختر
هفت کشور تمام بر عهدش — دختر هفت شاه در عهدش / از نمودارهای خانه خویش — کرده هم رنگ روی خانه خویش